

شهید سپهبد محمدولی قرنی

شهید سپهبد محمدولی قرنی، نخستین شهید ترور پس از پیروزی انقلاب اسلامی است. او اولین رئیس ستاد ارتش بود که به دست گروهک فرقان در منزل خود روز ۱۳ اردیبهشت ۱۳۵۸ به شهادت رسید. ۱۶ مهر ۱۳۶۵ طبق مصوبه شورای شهر مشهد، بولواری در مشهد به اسم این شهید بزرگوار نام‌گذاری شد.

اول شخص

یاور صدیق انقلاب

درباره مرحوم سید علی اکبر پرورش، معلم و فعال سیاسی و مذهبی فقید از مبارزان شاخص انقلابی بود



در اصفهان به عنوان نقره ساز و ضریح ساز شناخته می شدند. به خواست مادر، نام خانوادگی از «رقیعی» به «پرورش» تغییر کرد. انگار خانواده می خواست کودک یتیم شده را با یک نام تازه به سمت آینده سوق بدهد. تحصیل را در اصفهان گذراند، بعد وارد دانشگاه شد. لیسانس ادبیات از دانشگاه اصفهان و سپس فوق لیسانس کارآموزی دبیری از دانشسرای عالی تهران را اخذ کرد. در دهه ۴۰ و ۵۰ به عنوان دبیر دینی شناخته می شد. تا سال ها، برای مردم «استاد اخلاق» بود. نه فعال سیاسی، کم حاشیه بود اما رفته رفته زیست معلمی اش را با زیست مبارزاتی پیوند داد. او پیش از شروع مبارزات سیاسی، سرمایه ای عظیم داشت و این سرمایه، اصفهان بود. به همین دلیل هم مبارزات او علیه سلطنت پهلوی، خیلی زود وارد مراحل جدی تر شد. او سیاست را به زبان آموزش ترجمه کرد و این ترجمه، از خیابان ها گذشت و به نهادهای رسمی راه پیدا کرد و از او یک سیاست مدار ساخت.

پس از پیروزی

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، علی اکبر پرورش وارد ساختار رسمی شد. او از اصفهان به سطح ملی آمد. عضو مجلس خبرگان قانون اساسی شد. در فضای تثبیت اولیه نظام نقش گرفت. در برخی فهرست ها و سوابق، از مسئولیت هایی مثل عضویت در شورای عالی دفاع هم برای او نام برده شده است. در سال ۱۳۶۰، آیت... خامنه ای، رئیس جمهور وقت، او را به عنوان گزینه نخست وزیری به مجلس معرفی کردند اما رأی اعتماد نگرفت. وزن سیاسی اش بالا

لاله زار



روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی صاحب امتیاز: شهرداری مشهد مدیرمسئول: سید میثم موسوی مهر سردبیر: سید سجاد طلوع هاشمی

شماره ۲۳ بهمن ۱۳۹۴ شماره ۴۶۶۶

نشانی: خیابان کوهسنگی ابتدای کوهسنگی ۱۵ دفتر مرکزی: ۰۵۱-۳۷۲ ۸۸۸۸ ۱-۵ تماس: ۰۵۱-۳۸۴ ۹۰۳۸۴ روابط عمومی: ۰۵۱-۳۸۴۸۳۷۵۲ شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹

سایت شهراز نیوز را با اسکن این کد دنبال کنید

ميثاق نامه اخلاق حرفه ای

شماره ۲۳ بهمن ۱۳۹۴ شماره ۴۶۶۶

نشانی: خیابان کوهسنگی ابتدای کوهسنگی ۱۵ دفتر مرکزی: ۰۵۱-۳۷۲ ۸۸۸۸ ۱-۵ تماس: ۰۵۱-۳۸۴ ۹۰۳۸۴ روابط عمومی: ۰۵۱-۳۸۴۸۳۷۵۲ شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹

سایت شهراز نیوز را با اسکن این کد دنبال کنید

ميثاق نامه اخلاق حرفه ای

اوقات شرعی مشهد

- اذان ظهر ۱۱:۴۵:۴۴
- غروب آفتاب ۱۷:۰۹:۰۹
- اذان مغرب ۱۷:۲۷:۵۹
- نیمه شب شرعی ۲۳:۰۳:۰۸
- اذان صبح فردا ۰۴:۵۷:۰۷
- طلوع آفتاب فردا ۰۶:۲۲:۱۹

تقویم تاریخ

۲۳ بهمن ۱۳۵۷. کمیته انقلاب اسلامی ایران به عنوان نخستین نهاد انقلابی، به فرمان امام خمینی (ع) تشکیل شد، اقدامی که دلپیش فروپاشی بیشتر ساختارهای امنیتی و حکومتی رژیم سابق واقدامات براندازانه مخالفان انقلاب بود. پس از تثبیت انقلاب و سامان دهی نهادهای انتظامی و نظامی، در نهایت تیر ۱۳۶۹، فرماندهی انتظامی جمهوری اسلامی ایران تشکیل شد.



امروز سالروز شهادت **ابراهیم اصغرزاده**. جانباز، فیلم ساز و بازیگر مشهوری، در سانحه سقوط هواپیما در سال ۱۳۸۰ است. او در بیشتر آثار حائمی کیا به عنوان دستیار کارگردان حضور داشت و در فیلم «مهاجر» ایفای نقش کرد. اصغرزاده سال ۱۳۶۳ کار خود را با خبرنگاری و عکاسی در جبهه آغاز کرد و در همان دوران چند فیلم مستند و کوتاه ساخت. «نفس های ماندگار»، «سنگ و الماس»، «سنگ و ستاره» از جمله آثار اوست.

هنر

انقلاب



جوش و خروش ما هنوز از کلام توسست

کاری از خانه طراحان انقلاب اسلامی

برگی

از تاریخ

عظمت یک انقلاب

تلقی کنند و حاضر باشند برای آن به صحنه بیایند. این چنین است که ناگهان انقلاب رخ می دهد؛ پدیده ای که بهمن ۱۳۵۷ در ایران رخ داد و بزرگ ترین رویداد سیاسی و مردمی قرن را رقم زد و توجه جهانیان را به خود جلب کرد.

از کتاب چارلز کورزمن با نام اصلی Unthinkable Revolution in Iran تاکنون سه ترجمه به فارسی منتشر شده است؛ نخست با عنوان «انقلاب تصوراتناپذیر در ایران» ترجمه محمد ملاعباسی (نشر ترجمان)، دوم با عنوان «انقلاب نااندیشیدنی در ایران» ترجمه محمد کریمی (نشر سوره مهر) و سومی «ناگهان انقلاب» با ترجمه رامین کریمیان (نشر نر).



کتاب «ناگهان انقلاب» به قلم چارلز کورزمن، جامعه شناس و متخصص در مطالعات خاورمیانه و مطالعات اسلامی، منظره متفاوتی به انقلاب ایران گشوده است. او در این کتاب نشان داده است که انقلاب ها (همچون انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ ایران) هرچه عظیم تر بوده اند، یافتن و ساختن تئیین مناسب برای آن ها نسل ها طول کشیده و همین مهم یکی از ملاک های عظمتشان است.

نویسنده خودش را جای کنشگرانی قرار می دهد که در ماه های منتهی به انقلاب در صحنه حضور داشتند و نشان می دهد که انقلاب زمانی رخ می دهد که بخش قابل توجه و پای کاری از مردم، به نیروی مؤثر تبدیل شوند و وقوع انقلاب را امکان پذیر

خانه را نگه می داریم. تو نسل پرسشگری، و حق داری بیرسی از رنج ها، از کاستی ها، از آنچه باید بهتر شود. من هم در دلم سؤال کم ندارم. اما امروز، در این آفتاب زمستانی که مهربان تر از همیشه است، می خواهم به تو بگویم پرچم امید را زمین نگذار. شهدا با رفتنشان باری بر دوش ما گذاشته اند، نه بار اندوهی بی پایان. که بار مسئولیت، اینکه زندگی را جدی بگیریم، کلمه را جدی بگیریم حرف برتیم که دواى دل آدمی است... خیلی ها به چاپخانه ها نقشه جهان سفارش داده اند بی حضور ایران و منتظر آن اینتر نهایی هستند برای پرینت گرفتن و آن انگشت ها را باید قطع کنیم و آن چاپخانه را در حسرت بگذاریم... اینکه ایران را فقط یک نام روی نقشه ندانیم، که خانه ای بدانیم که باید آبادتر شود. دستت را از امسال باید محکم تر بگیرم. گرمای دستت از هر آفتابی گرم تر است. اگر روزی من نبودم، تو بیا... باش... هر جا مردم بودند، باش... بیا و بگو بی بیم گفته... اگر باز در چنین جمعی ایستادی، یادت باشد مادر بزرگی بود که گفت امسال فرق می کند. فرقتش در این نبود و خورشید هم مهربانی کرد، و مردم میلیونی آمدند تا بگویند هنوز ایستاده اند. هنوز داستان ادامه دارد، و ما با هم، جای خالی ها را به یاد می آوریم و راه را رها نمی کنیم... ها تصدق مرگ من زنده شما... این خیابان انقلاب مبادا خالی شود...

دل مادر دارم. وقتی خبر رفتن جوانی را می شنوم، انگار شاخه ای از درخت عموم می شکنند. این خاک با خون خیلی ها رنگ گرفته، خون هایی که هر کدامشان آرزویی داشتند، رؤیایی داشتند. امروز که این جمعیت میلیونی زیر آفتاب مهربان ایستاده، من حس می کنم آن ها هم در همین نور پراکنده اند، در همین گرمای ملایمی که روی شان هایمان نشسته. انگار خورشید هم به احترامشان نرم تر تابیده، من سپرده بودم به شما، چون یاور داشتم ادامه با شماست. اما امسال آمدم تا بگویم ادامه فقط با جوانی شما نیست، با حافظه ما هم هست. اگر یاد شهدا و عهدی که بستیم، در دلمان زنده بماند، راه گم نمی شود. اگر نامشان را آرام و بی هیاهو تکرار کنیم، مثل دگری زیر لب، آن ها در روایت این سرزمین جاری می مانند. ببین چطور مردم آمده اند، بعضی با عکس، بعضی با پلاکارد، بعضی فقط با دلشان. این آمدن، این کنار هم ایستادن، خودش حرف است. امسال همه آمدند و کار را تمام کردند، یعنی گفتند که اجازه نمی دهند قصه نیمه کاره بماند. کار را تمام کردند و نشان دادند هنوز می شود زیر یک آسمان ایستاد، با همه تفاوت ها، با همه زخم ها، و گفت این



شماره ۲۳ بهمن ۱۳۹۴ شماره ۴۶۶۶

برسد به دست فردا

چون این فقط شمار آدم ها نیست، شمار دل هاست. حضور میلیونی مردم برای ایران یعنی اینکه هنوز این خاک در دل ها خانه دارد، یعنی هنوز وقتی نامش می آید، چیزی درون آدم می لرزد، می شکند، جوانه می زند... پیرمردی که عصا به دست آمده، دخترکی که پرچم را با دست های کوچک گرفته، مادری که کودک را روی دوش نشانده است تا ببیند و به خاطر بسپارد، همه آمده اند.

امسال انگار هیچ کس نخواست غایب باشد، ما آمدیم و بچه های شیطان پوزخند زدند برای ساندیس... که کاش حداقل بود و خودش را می خوردیم نه فحشش را! می دانی چرا فرق می کند؟ چون جای بعضی ها خالی است، چون میان این موج آدم ها، نام هایی هست که دیگر صاحب صدا نیستند، شده... جوان هایی که رفتند و برنگشتند، بعضی شان سال های دور، بعضی شان همین روزهای نزدیک، و رفته های خیر و آه از رفتن بی برگشت... آن هایی که هنوز عکسشان تازه است و اشک مادرشان هنوز خشک نشده، من آمده ام تا بگویم فراموش نشده اند. آمده ام که حضورم را بگذارم کنار جای خالی شان، شاید اندکی از سنگینی این نبودن کم شود. من مادر نیستم برای همه شان، اما

دستت را بده به من، نه برای سرما و زمستان، که امروز زمین و آسمان مهربان تر از آن است که آدم را زمین برند. این کشور زمین نمی خورد مگر اینکه شغادی از درون دسیسه کند و موریانه وار استخوانی بجورد. هو آن قدرها هم سرد نیست، نمک است و قند... مثل سرم که جان بخشی است برای جان سست شده، خورشید انگار دلش به این جمعیت گرم شده و گفته من هم هستم، نرم و آرام روی شان های مردم نشست و صورت ها را روشن کرده. ببین چطور نور روی پرچم ها می لغزد، روی «... اکبر» ها، روی «ما وارث حسینیم» ها، روی عهد های بی کلمه بسته شده و روی موهای سفید من... روی پیشانی تو که هنوز عرق و شفافیت جوانی دارد، زمستان هست، اما گزنده نیست، انگار خودش هم فهمیده امروز باید نرم تر بود. من سال ها نمی آمدم... گفتم خودشان بلندند... در دل دعائات می کردم و فوت و می گفتم سپرده ام به شما جوان ها، می گفتم نسل ما سهم خودش را داد، بیشتر کم داد... حالا نوبت شماست که راه را ادامه بدهید، می نشستم کنار پنجره و از تراس نگاه می کردم، دعا می خواندم زیر لب و به خودم می گفتم حضور من دیگر لازم نیست، اما امسال فرق می کند، جان بی بی، امسال دلم طاقت نیاورد در خانه بماند، امسال حس کردم اگر نیایم، به چیزی که در سینه ام امانت است، خیانت کرده ام. این جمعیت را ببین، موجی که انتها ندارد، می گویند میلیونی اند، و عده ها چه حقیرند در اینجا... من باور می کنم.

قاب تاریخ

جشن پیروزی مردم مشهد در بهمن ۱۳۵۷

عکس از محمد عطایی

